



زنان و سیاست ورزشی جامعه محور

فریده ماشینی

شرایط کنونی جامعه ایران و دشواری روزافزون سیاست ورزشی به معنای رایج آن، نگاه دوباره به سیاست ورزشی و نقش زنان را برای احزاب و گروه‌های سیاسی ضروری ساخته است. التزام به معاشات و آسان‌گیری در عرصه سیاست رسمی و پذیرش انواع محدودیت‌ها و فشارها به قیمت ورود در عرصه رقابت‌های انتخاباتی از سوی جریان اصلاح طلب در کشور و رد صلاحیت گسترده بدون پاسخگویی، مقاومت در برابر مطالبات گروه‌های مختلف سیاسی، قانونی نشان دادن این رفتارها و زیر سوال بردن معترضان، همه و همه نشان از بسته بودن راه سیاست ورزشی به شیوه‌های مرسوم در کشور دارد و استفاده از روش‌های معمول مانند انتشار بیانیه و اطلاعیه، اعتراض مکتوب، چانه‌زنی از بالا و زاینی نیز عملاً کمک چندانی به حل مشکلات به وجود آمده نمی‌کند.

از سوی دیگر ساختار صلب و غیر نهادینه "سیاست ورزشی پارلمانی" نیاز به مردمی شدن احزاب و گروه‌های سیاسی را الزامی می‌سازد؛ اما در شرایط بالا بودن هزینه مشارکت سیاسی، نه شهروندان انگیزه کافی برای تعامل با جریان‌های سیاسی می‌پنندند و نه سیاستمداران ادامه حیات خود را در گرو این همکاری می‌یابند؛ از این رو هر روز بر شکاف بین احزاب و گروه‌های مختلف مردمی افزوده می‌شود که خود می‌تواند به بی‌اعتمادی و سرخوردگی بیشتر منجر شود و فعالان سیاسی نیز نتوانند به تثبیت پایگاه اجتماعی خود بپردازند و از پشتوانه مردمی کافی بهره‌مند شوند. مشکل‌های سیاسی نیز شاید نه به عمد، با دغدغه حل مشکلات و بحران‌های ناشی از عدم امکان مشارکت سیاسی، بیشتر درگیر رفق و فتق، بحث و گفت‌وگو و نشست و برخاست برای حل این دسته از منازعات هستند و عملاً فرصت کافی برای برقراری رابطه‌ای پویا و

سازنده با مردم و حرکت‌های مردمی را از دست می‌دهند و انرژی مفید خود را درگیرودار انتخابات مختلف صرف می‌کنند و این موضوع بر عمق مشکلات موجود و بر پراکندگی نیروهای اجتماعی و سیاسی و فاصله گرفتن آنان می‌افزاید. دلسردی از سیاست‌ورزی و نگرانی از شرایط حال و آینده خود می‌تواند زمینه‌های لازم محافظه‌کاری را فراهم کند و امکان تغییر را دشوارتر سازد. به همین دلیل ممکن است افرادی در شرایط کنونی امکان سیاست‌ورزی در کشور را مختومه بدانند و به عمل اجتماعی بی‌توجه به ساختار سیاسی حاکم بر کشور معتقد شوند و تلاش کنند خود را از تغییر و تحولات به وقوع پیوسته در نظام حاکمیتی کشور دور نگاه دارند، اما تجربه دولت جدید نشان داد که تمامی حوزه‌ها به شدت از جریان حاکم و تفرکات آن متاثرند، چنان‌که برخورد دولت جدید با جامعه مدنی اعم از سازمان‌های غیردولتی، اتحادیه‌ها و اصنافه رسانه‌ها و همچنین جنبش‌های اجتماعی جوان در کشور، حتی سخت‌تر از مواجهه با احزاب و گروه‌های سیاسی بوده است و امکان فعالیت در این حوزه را نیز به شدت با مشکل مواجه کرده، تا جایی که حتی معتقدان به فاصله جدی بین حوزه‌های اجتماعی و سیاسی نیز امروزه بر این باورند که عملاً نمی‌توان بدون نگاه به حوزه قدرت و سیاست، آزادانه وارد فعالیت‌های مدنی شد و به بسط و توسعه حقوق شهروندی پرداخت. همچنین گسترش مشکلات اقتصادی و اجتماعی مردم و تحمل بار سنگین ناشی از آن‌ها توسط گروه‌های مختلفه ضرورت توجه فعالان سیاسی به این بخش را بیش از همیشه به نمایش می‌گذارد. با این وصف به نظر می‌رسد امکان ایجاد همگرایی

بین سیاست‌ورزان و جامعه‌محوران در کشور به وجود آمده تا نقطه عطفی را بین این دو حوزه گفتگمانی در جهت نزدیکی بیشتر به وجود آورد. قرار نیست هر حرکت اجتماعی در کشور تبدیل به یک جریان سیاسی شود و یا به گونه‌ای به ارباب قدرت سود برساند، اما لازم است گفتگمانی معطوف به جامعه‌محوری در حوزه سیاست شکل بگیرد که قطعا اگر بر مبنای درستی استوار شود، می‌تواند توجه فعالان اجتماعی و مردم را نیز به خود معطوف کند. گفتگمان دموکراسی خواهی، امروز بیش از هر زمان دیگر نیاز به تعامل روشنفکران یا فعالان جامعه مدنی و جنبش‌های اجتماعی و همچنین سیاسیون دارد، البته این به مفهوم در هم ریختن

ضرورت نهادینه شدن دموکراسی در میان مردم و تبدیل آن به یک خواست عمومی، امروز بیش از گذشته خود را به عنوان یک واقعیت به همه دلسوزان نشان می‌دهد. مردم باید باور کنند با حضور در نهادهای مدنی، می‌توانند مطالبات خود را به صورت نظم یافته و جمعی مطرح کنند و با صرف هزینه کمتر و هم‌افزایی بیشتر، به سمت بهبود شرایط اجتماعی، اقتصادی و حتی سیاسی گام بردارند

تعاریف فعالیت‌های هر یک از این گروه‌ها نیست، بلکه تاکید بر نیاز به گفت‌وگو و کنش فعال برای شناخت نیازها و مطالبات واقعی مردم و اتخاذ شیوه‌های صحیح مشارکت و کاهش مشکلات شهروندی است؛ شاید ضرورت نهادینه شدن دموکراسی در میان مردم و تبدیل آن به یک خواست عمومی، امروز بیش از گذشته خود را به عنوان یک واقعیت به همه دلسوزان نشان دهد. مردم باید باور کنند با حضور در نهادهای مدنی، می‌توانند مطالبات خود را به صورت نظم یافته و جمعی مطرح کنند و با صرف هزینه کمتر و هم‌افزایی بیشتر، به سمت بهبود شرایط اجتماعی، اقتصادی و حتی سیاسی گام بردارند.

شرایط کنونی جامعه ایرانی نشان می‌دهد می‌توان تعاریف جدیدی برای سیاست‌ورزی ارائه داد و علاوه بر شرکت در رقابت‌های انتخاباتی برای کسب کرسی‌های پارلمان یا دولت می‌توان روش‌هایی برای ایجاد تغییر در رفتار قدرت برگزید که به تعمیق گفتگمان دموکراسی خواهی، ترجمه آن به زبان مردم و آمیختگی آن با واقعیات روزمره زندگی منجر شود؛ دور بودن از کرسی‌های قدرت می‌تواند فرصت مناسبی برای بازاندیشی و بازآفرینی نقش فعال در ارتباط با مشروعیت‌دهندگان واقعی حکومت یعنی مردم باشد. تاکید و اصرار بر یک راه خاص، درخواست‌های کلی و مبهم غیرعملی، بی‌اهمیت دانستن شیوه‌های دیگر و بی‌توجهی به تکرر آراء و روش‌ها، هم سبب افزایش فشار و تنگ‌نظری رقیب می‌شود و هم موجب تنها و بی‌پشتوانه ماندن جریان‌های سیاسی می‌گردد. تلاش برای اصلاح از بالا و گفت‌وگو با اصحاب قدرت، بی‌تردید به تنهایی به ایجاد تغییر منجر نمی‌شود؛ سیاست نیز

عرصه سیاست و مشارکت سیاسی در بسیاری از کشورهای ساختی پدرسالارانه دارد و معمولاً از انعکاس خواست‌ها و مطالبات زنان سر باز می‌زند. این ساخت، مشکلات و مسائل زنان را از جنس موضوعات شخصی، حاشیه‌ای و غیرمهم قلمداد می‌کند

نمی‌تواند و نباید تنها به معنای کسب قدرت سیاسی و منافع حاصل از آن باشد، بلکه مساله مشارکت مردم، پیشرفت و ترقی کشور، بهبود موقعیت اجتماعی، اقتصادی، حقوقی و سیاسی مردم و حرکت به سوی حاکمیت مردم و دموکراسی، هدف از کسب قدرت است. ایجاد یک جامعه مدنی قوی که بتواند بر رفتار دولت، نظارت و کنترل داشته باشد تا ارکان قدرت را پاسخگو کند، یکی از لوازم فشار از پایین است؛ مردم باید بتوانند تاثیر دخالت در سرنوشت سیاسی خود را در زندگی روزمره خویش احساس کنند. تاثیر مناسبات و ساختار سیاسی در زندگی خصوصی، ساختار خانواده، روابط اجتماعی، مشکلات اقتصادی، قیمت‌ها، گرانی، بهداشت، آموزش و پرورش، روابط اقتصادی، مناسبات حقوقی، رابطه مردم با دولت و حکومت، ارتباطات کاری و همچنین ارزش‌ها و فرهنگ حاکم در زندگی، باید به زبانی عینی ترجمه و احساس شوند. اما سخن گفتن و برنامه دادن برای آرمان‌های دموکراتیک بی‌توجه به واقعیات، فاصله‌ها را تشدید می‌کند؛ این جاست که ضرورت سیاست‌ورزی جامعه محور به طور جدی احساس می‌شود. هر چند این سوال جدی وجود دارد که آیا چنین امکانی با توجه به شرایط سخت برای هرگونه فعالیت اجتماعی، مدنی و سیاسی موجود هست؟ یکی از راهکارها برای تشکل‌های سیاسی، به رسمیت شناختن تشکل‌ها و حرکت‌های مردمی است که در قالب‌های دانشجویی، کارگری، زنان، طرفداران محیط زیست، طرفداران حقوق کودکان و حقوق بشر و تشکل‌های صنفی فعالیت می‌کنند. علاوه بر این تشکل‌ها و حرکت‌ها، تجمعاتی نیز که از پیشینه قابل توجهی در تاریخ ایران برخوردار هستند، از

اهمیت زیادی برخوردارند؛ به طور نمونه می‌توان به بنیادهای خیریه، تشکل‌های مذهبی، جلسات زنانه و... اشاره کرد. توجه به مردم و گروه‌های برخاسته از آنان می‌تواند به تعریف رابطه بین دنیای سیاست و جامعه بینجامد و سیاست‌ورزی را از نگاه تک بعدی کسب قدرت خارج کند و به نهادینه‌سازی دموکراسی در کشور کمک کند و موجب تقویت پایگاه اجتماعی تشکل‌های سیاسی شود. باید این تجربه را نیز از سر گذراند، تا زمانی که خواست مردم‌سالاری، کسب حقوق انسانی، برابری و آزادی یک نیاز واقعی قابل لمس نشود، عرصه سیاست‌ورزی در ایران لنگ و آسیب‌پذیر باقی می‌ماند، سیاست‌ورزی دائماً تحت نفوذ قدرتمندان دستخوش دگرگونی می‌شود و هیچ قاعده‌ای بر این زمین بازی حاکم نخواهد شد، چرا که تماشاگران (به تعبیر دیگر مشارکت‌کنندگان واقعی) به هر دلیل، انگیزه کافی برای مداخله ندارند، مگر آن که سمت و سوی واقعی حرکت‌ها و فعالیت‌ها به سوی مردم نشانه‌گیری شود و این رابطه دو طرفه تعاملی، به یکی از دغدغه‌های جدی سیاست‌ورزان تبدیل شود.

و اما زنان

عرصه سیاست و مشارکت سیاسی نه تنها در کشور ما که در بسیاری از کشورهای ساختی پدرسالارانه دارد و معمولاً از انعکاس خواست‌ها و مطالبات زنان سر باز می‌زند. این ساخت مشکلات و مسائل زنان را از جنس موضوعات شخصی، حاشیه‌ای و غیرمهم قلمداد می‌کند؛ طرفداران دموکراسی نیز معتقد به تقدم موضوع اصلی یعنی مردم‌سالاری هستند، به باور آنان در صورت تحقق دموکراسی، مطالبات گروه‌های مختلف از جمله زنان نیز محقق

خواهد شد. از سوی دیگر برخی از مردان سیاسی مقاومت‌های زیادی در برابر ورود زنان به عرصه قدرت نشان می‌دهند و با توجیحات گوناگون، زنان را رقبای سیاسی خویش می‌پندارند و حاضر به شراکت با زنان در کرسی‌های قدرت نیستند. آنان خود را متولی و تصمیم‌گیر اصلی در این حوزه می‌دانند و زنان را با شرط‌های متعدد از ورود به این حوزه بازمی‌دارند.

در مقابل، زنان نیز در برخورد با حوزه سیاست و سیاستمداران به نتایجی دست یافته‌اند؛ بسیاری از آنان معتقدند با توجه به محدودیت دسترسی به منابع و امکانات و محدودیت فرصت مشارکت، باید انرژی خود را مصروف دیگر عرصه‌ها با بازدهی بالاتر کنند و عطای سیاست را به لقایش ببخشند. گروهی دیگر بر این باورند که سیاست‌ورزی مرسوم در کشور صرفاً در پی کسب کرسی‌های قدرت است و از انعکاس مطالبات واقعی مردم و از آن جمله زنان سر باز می‌زند و حتی مترقی‌ترین سیاسیون تلاش می‌کنند مسائل اصلی زنان را فرعی نشان دهند. در واقع مناسبات قدرت آنان را در خود حل و هضم کرده و حتی زنان سیاستمدار نیز از این قاعده مستثنی نیستند و پس از ورود به عرصه حاکمیت عملاً به خواست‌های موکلان خود بی‌توجهی نشان می‌دهند. آنان به این نتیجه رسیده‌اند که مشکلات‌شان با این شکل از سیاست‌ورزی حل نخواهد شد. آنان همچنین دریافته‌اند مسائل زنان صرفاً با تغییر صوری در وضعیت سیاسی کشور حل نمی‌شود. موضوع زنان و جنسیت، خصیلتی فراتر از حوزه سیاسی یا اجتماعی دارد. افزایش مشارکت سیاسی زنان به شکل انتخاب‌کننده یا انتخاب‌شونده صرفاً به عنوان موضوعی در

حوزه عمومی تعریف نمی‌شود، بلکه برگرفته از مناسبات و ساختار حاکم بر حوزه خصوصی آنان نیز هست که معمولا موضوع مورد علاقه سیاسیون به شمار نمی‌رود، در حالی که می‌تواند بر توانایی یا عدم توانایی آنان برای مشارکت شدیداً اثرگذار باشد، از همین رو زنان سیاست را در جای جای مناسبات فردی، اجتماعی، خصوصی و عمومی که با آن سروکار دارند، تعریف می‌کنند و مساله مشترک زنان را مساله مشترک همه زنان می‌پندارند، مساله‌ای که در حال تبدیل شدن به بخشی از هویت مشترک همه زنان کشور شده است. هویت جدید جنسیتی به تک‌تک خانه‌ها وارد شده است و نشان از تغییر در پایه‌های پدرسالاری کشور را دارد. نظام سیاسی تنها یکی از مصادیق این تغییر به شمار می‌رود. باید خود را با این جنبش جدید وفق داد و هماهنگ کرد. در شرایطی که از امید به تغییر در سطح قدرت سیاسی کاسته می‌شود، بازسازی رابطه با مردم و مفاهیم جدید با آنان اهمیت چشمگیری می‌یابد؛ مشارکت سیاسی فعال نیازمند افزایش سطح سرمایه اجتماعی در کشور است؛ افزایش اعتماد و اطمینان به ایجاد تغییر و بهبودی در موقعیت مردم و از جمله زنان یکی از راهکارهای مناسب برای افزایش این سطح سرمایه اجتماعی است. سیاست‌ورزان باید باور کنند که ترمیم ارتباط با زنان به عنوان نیروهای اثرگذار اجتماعی، اهمیت و ارزشی کمتر از کسب کرسی‌های مجلس ندارد. هر چند حضور زنان و مردان توانمند معتقد به برابری جنسیتی در سطح مدیران و سیاست‌گذاران، می‌تواند به رفع تبعیض در قوانین و اجرای آن‌ها کمک کند و تا حدودی به اصلاح ساختار مردانه قدرت بینجامد، اما منافع ناشی از این حرکت زمانی عمومیست

می‌یابد و به مساله‌ای مشترک تبدیل می‌شود که رابطه‌ای تعریف شده بین شهروندان زن و مرد و حاکمان به وجود آید. هنگامی که تحقق دموکراسی و برابری برای زنان خواهان عدالت جنسیتی به صورت یک نیاز واقعی در آید و از شکل آرمانی دور و مبهم و بیگانه با خواست‌ها و مشکلات واقعی آنان خارج شود، سیاست‌ورزی قیّم‌مآب و تعیین‌کننده اولویت برای دیگران، جای خود را به "سیاست‌ورزی جامعه محور" استوار بر خواست حرکت‌های مردمی و جنبش‌های اجتماعی خواهد داد. در حوزه زنان نیز لازمه این تحول، ورود نگاه حساس به جنسیت در عرصه سیاست، با هدف تحقق برابری و شناسایی صحیح ریشه‌های تبعیض و نابرابری است. امکان بازسازی این روابط و مفاهیم امروز بهتر از هر زمان دیگر فراهم است. برای خروج از نگاه تک‌بعدی عرصه سیاست، فعالان عرصه‌های گوناگون و روشنفکران باید برای بهبود موقعیت زنان و مردان بر اساس تعاریف سیاسی، اجتماعی و... به ایفای نقش تخصصی خود بپردازند. اگر دموکراسی خواهان در پی ایجاد مردم‌سالاری و کسب حقوق گروه‌هایی هستند که از آزادی و برابری باز نگاه داشته شده‌اند، امروزه باید زنان را در صدر اولویت‌های خود ببینند، البته این به معنای برنامه از آنان و اجرا و تبعیت از اینان نیست بلکه لازمه‌اش یک رابطه دو سویه تعریف شده است که از دل نهادها و حرکت‌های مردمی برخاسته باشد پتانسیل زنان جویای حقوق و علاقه‌مند به حاکمیت قانون و مردم‌سالاری، می‌تواند کمک شایانی به دستیابی به این هدف بلند نماید، ضمن آن که آن‌ها را نیز به سوی بهبود موقعیت خود سوق دهد.